

رکن رابع

از تصنیفات

عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج محمد کریم خان

کرمانی اعلیٰ الله مقامه

کرمان چاپخانه سعادت

رساله مبارکه
(رکن رابع)

از تصنیفات

عالم ربانی و حکیم صمدانی
(مرحوم آقای حاج محمد کریم خان)
کرمانی اعلی الله مقامه

چاپ دوم

صفر المظفر ۱۳۶۸

کرمان چاپخانه سعادت

از انتشارات

مدرسه مبارکه ابراهیمیه - کرمان

۲۰۰۰ جلد طبع شده

چنانچه راجع بمطالب این کتاب مشکلاتی باشد

با مدرسه مبارکه ابراهیمیه کرمان مکاتبه فرمائید

بنفقہ آقای محمد رحیم ثباتی

طبع گردید

صفر المظفر ۱۳۶۸

محمد رحیم و فقه الله لمراضیه و جعل آتیه خیراً من
ماضیه از دارالخلافة طهران مراسله نوشته بود
که جناب جلالت مآب امجد افخم و اکرم اعظم
مرکز دایره جلالت و قطب کره عظمت کیوان
آسمان اُبّهت و شمس فلک رفعت اعنی سیه سالار
اعظم اکرم افخم دامت آیام شوکته و نبئت
ارکان دولتہ سؤالی فرموده انداز مسأله رکن
رابع که در السنه و افواه در اینزمانها جاری و
در هر کوجه و برزن این اوقات ساری است که این
چيست و مراد از آن کیست و مذکور نموده بود
که جواب بقدر مقدور عرض شده است ولی طبع
مستقیم ایشان بآن قناعت نموده و باید تحقیق
این مطلب را شما کنید و چند ورقی در این باب
املا نمائید حقیرم اجابۀ لمسئوله و بجهت زدودن
غبار شبهه از طبع صافی و ضمیر منیر ایشان این
چند ورق را نوشتم امیدوار از تأیید حضرت
کردگار بتوسط حضرت بقیة الله عجل الله فرجه

بسم الله الرحمن الرحيم

ثنای بیحد خداوندی را سزااست جلت عظمتہ که
پادشاه جهانیاست و درودنا معدود پیغمبری رارواست
علت مکانته که خلیفة الله در بندگان است و ستایش
بی احصاء اولیاء او را بجااست عزت جلالتهم که
جالشینان اویند و تکریم بی منتها اولیاء ایشان
را شایسته است قربت مکانتهم که حافظان دینند و
نکوهش لایحصى اعدای ایشان را بایسته است
عمهت قلوبهم که مخر بان آئینند .

و بعد چنین گوید بنده انیم کریم بن ابرهیم
که نور چشم موفق مسدد و فرزند مکرّم مؤید

چنان میباشم که طوری نوشته شود که بکلی غبار
شبهه از خاطر عاظر ایشان زدوده شود و حق
از باطل ظاهر گردد.

اولاً عرض میشود که آنچه نگاشته میشود
نه بر همین خلق زمین اমা میشود بلکه آنچه
گفته میشود و نوشته، اولاً بر کرام الکاتبین اমা
میشود ما یلفظ من قول الالذیه رقیب عتید
و ایشان در نامه عمل انسان ثبت میکنند و روز
قیامت در نزد خداوند عالم السر و الخفیات و
نبی حاکم بر بریات و ولی شاهد بر ظواهر و
خبیات بیرون میآورند و همان سند و حجت است
بر انسان هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق
پس شاید که انسان سخنی بر خلاف عقیده خود
بگوید یا بنویسد و فردا در یوم تبلی السرایر
مفتضح شود.

و ثانیاً آنکه کتاب منحصر با این نیست و
حقیر کتب عدیده نوشتهام اگر چیزی در کتابی

نوشتهام نمیتوانم آنرا در کتابی دیگر انکار کنم
و در نزد علما و عقلای روزگار در همه اعصار رسوا
شوم و در کلام اختلاف پیدا شود پس لابدم که
آنچه در کتابی نوشتهام هرگز از آن تعاشی
نکنم و در صدد ستر چیزی که مستور نمیشود
بر نیایم پس آنچه در اینجا مینویسم همین است
دین من و ظاهر من و باطن من و بر این زندهام
و بر این انشاء الله میمیرم و بر این انشاء الله محشور
میشوم و امیدوارم که بهمین مذهب فایز به بهشت
جاویدان و رضای خدای رحمان شوم اگر چه بنای
بعضی ارباب غرض و عناد در این زمانها بر این
شده است که میگویند که تو چنین مینویسی و
چنین میگوئی و بر این قسم میخوری و لکن قلب
تو غیر از این است و این سخن بر خلاف ضرورت
اسلام بلکه خلاف ضرورت همه مذاهب است بلکه
جمیع عقلا از این معنی استنکاف دارند از این قرار
احدی مسلمان نیست چرا که بهر يك میتوان

گفت که تو اظهار اسلام میکنی ولی قلب تو غیر از اینست، و خود اسلام این قائل از کجا معلوم میشود الا باقرار او و خود این سخن دلیل غرض و مرض است و الا مسلم که باین گونه بر مسلمی حکم نمیکند باری چون بنا بر اختصار است که خاطر عاطر ایشانرا ملالی از خواندن نرسد اطنا ب نمیتوان کرد و بهمین مقدمه اکتفا میشود.

بدان آیدك الله و سدك که بر این رکن رابع اساس عالم و بنیاد عیش و نسی آدم است و فریضه در جمیع شرایع از شرع آدم تا خاتم بوده و امر تازه نیست که اختراعی تازه شده باشد و بدعتی در مذهب و ملت پیدا شده باشد زیرا که اهل جمیع ملل از ملت آدم تا خاتم معترف و مدعینند که خدائی بیرون از حد ادراک خلائق دارند که همه مخلوق اویند و همه را او از عدم بوجود آورده و واجب است شکر نعمتهای او و متابعت رضا و اجتناب از سخط او و صرف کردن نعمت او در

رضای او و بدیهی است که همه مردم نمیتوانند که بعلم خود عالم برضا و غضب او باشند و بدیهی است که همه هم پیغمبر نیستند که بی واسطه از خداوند اخذ کنند پس همه ملتها معترف شدند باینکه خداوند باید برگزیند از میان مخلوقات خود کسی را و او را باعلی درجات قرب خود فایز گرداند و باو نفسی و نورانیتی دهد که بتواند از خدای غیب الغیوب علم رضا و غضب او را تعلیم گیرد و بسوی خلق برساند و پیغام آور و پیغام بر باشد و اگر چنین کسی نباشد مخلوقات علم برضا و غضب او پیدا نکنند و چون ندانند گاه باشد نعمت او را در غضب او صرف کنند و کفران نعمت خالق و رازق خود را نموده باشند و این در نزد عقلا همه قبیح است پس خداوند در هر امتی یکی را برگزید و او را بقرب خود فایز گردانید و خلعت نبوت بر او پوشانید و او را خلیفه و قائم مقام خود گردانید و پیش کار جمیع عوالم خود ساخت و او را معصوم

و مطهر از هر خطائی و لغزشی و سهوی و نسیانی
 قرار داد تا بندگان یقین کنند بصحت قول او و
 حجت بر خلق تمام باشد پس گفتار او گفتار خدا
 شد و کردار او کردار خدا و دیدار او دیدار خدا
 و چون بایستی که بشر باشد تا سایر بشر او را
 به بینند و از او بفهمند و کلام او را باور کنند
 او جاری شد آنچه بر سایر بشر جاری شد از
 اعراض دنیا از کرسنگی و سیری و تشنگی و سیر-
 آبی و مرض و صحت و تولد و موت پس در حکمت
 لازم شد که آن پیغمبران بمیرند مانند سایر بشر
 و چون بمیرند اگر کسی را در میان امت خود
 نگذارند که حفظ دین و شرح مشکلات آنها
 بکنند و حکم باشد در میان امت او بکلی آن دین
 از میان میرود و امر مشتبه میشود و رضا و غضب
 خدا باز پنهان میماند پس هر نبیی را خلیفه ایست
 و ولی عهدیست که دین و امت خود را با او میسپرد
 و او بعد از او جانشین اوست و حفظ دین او را

میکند و حاکم در میان امت اوست پس گفتار او
 گفتار نبی است و کردار او کردار نبی و دیدار
 او دیدار نبی و باید معصوم و مطهر باشد مانند نبی
 و چون این نبی و این وصی هر دو بشرند و بشر در
 روی زمین در شهر معینی است و در محله معینی
 و در کوچه و خانه معینی و نمیشود که جمیع روی
 زمین را خود بنفسه برای هر حکمی بگردد و هر
 روز و هر ساعت که حکمی وارد میآید خود
 بنفسه بهر موضعی از زمین که مسکون بکنند
 انسان است برود و بآن بکنند انسان آن حکم
 را برساند و خلاف نظم بشر است پس لاحاله در
 میان آن حجتها و سایر رعایا که در اطراف بلاد
 هستند باید راویان اخبار و ناقلان آثاری باشند
 که امین و ثقة و حافظ آن آثار و ضابط آن اخبار
 باشند و باطراف دنیا بروند و آن فرمایشات را
 باطراف عالم بزن و مرد و بزرگ و کوچک و
 عالم و جاهل برسانند چنانکه در قرآن میفرماید

و جعلنا بينهم و بين القرى التي باركنا فيها
 قرى ظاهرة و قد رنا فيها السير سيرا فيها
 ليالي و اياماً آمنين و معنى آيه چنانكه
 ائمه عليهم السلام فرموده اند آنست كه خدا
 مي فرمايد كه ما قرار داديم بين ائمه هدي و بين
 ساير رعايا راويان آثار و حاملان اخبار و فقهای
 عالي مقدری چند را و حكم كرديم كه رعايا از آن
 واسطكان بگيرند، بگيريد از آن واسطكان شب
 و روز و ايمن باشيد و باز در قرآن مي فرمايد
 و ما كان المؤمنون ليثروا كافة فلو لا نفر من
 كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و
 لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون
 حاصل معنى آنست كه همه مؤمنان نمیتوانند كه
 از شهرها و منزلها و ايله‌های خود بيرون روند و
 بآن شهری كه حجت خداست برسند پس چرا از
 هر گروهی بعضی نمیروند بآن شهر تا بخدمت
 حجت خدا برسند و طلب دانش در دين خدا

بگنند و چون برگردند بسوی قوم خود بترسانند
 و آگاه كنند ایشان را شاید آن بازماندگان هم از
 عصیان حذر كنند و كفران نعمت منعم ننمایند پس
 معلوم شد كه بعد از حجت‌های خدا واسطكانی باید
 باشند كه دين خدا را در اطراف زمین و اشخاص
 عباد بهن كنند تا حجت خدا بر همه كس تمام شود
 و به همان وجود امام در شهر مدینه مثلاً بر مردم
 اتمام حجت نمیشود مگر بتوسط واسطكان
 چنانكه عریضه نوشتند بحضرت بقیة الله عجل الله فرجه
 كه چون بشما دسترس نداریم در حوا دنی كه واقع
 میشود چه كنیم فرمودند اما الحوادث الواقعة
 فارجعوا فيها الى رواة حدیثنا فانهم حجتی
 عليكم و انا حجة الله یعنی در حوادث رجوع
 بر او یان حدیث ما كنید كه ایشان حجت منند بر
 شما و من حجت خدايم پس راویان اخبار و
 دانشمندان آثار حجت‌های حجت خدايند بر خلق و با
 وجود ایشان حكمت كامل و حجت تمام و عذر خلق

بر طرف میشود و چنانکه در برابر خدای عظیم
 کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و ضرری
 بخدائی خدای بر حق نداشت و در برابر نبی بر
 حق کسانی بودند که ادعای نبوت بیاطل میکردند
 و ضرری نداشت بنبوت نبی بر حق و نور حق پنهان
 نمی ماند و در مقابل ولی بر حق جمعی ادعای خلافت
 کردند و ضرری بحال اولیاء بر حق نداشت و نور
 خدا پنهان نماند و نمی ماند همچنین در مقابل راولیان
 و دانشمندان ثقه امین و حافظ دین مبین راولیانی
 کذاب بر خدا و رسول هستند که اقتراب بر خدا
 می بندند و دروغ بر پیغمبر پاك میسازند و از
 زبان حجت‌های خدا حکمی چند میگویند و اینها
 حجت‌های ولی نیستند بلکه حجت‌های ولی خدا کسانی
 هستند که ثقه و امین باشند و زاهد در دنیا و
 زاغب در آخرت و متقی و پر هیز گمار و مخالف
 هوا و متابع مولای خود باشند و شب و روز
 همت ایشان نشر دین مولای خودشان باشد نه جمع

کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست و دین
 خدا را دکان خود قرار نداده باشند که بفروختن
 دین دنیا تحصیل کنند اگر چنان راولیان پیدا
 کردی آنها باند حجت‌های امام زمان بر خلق و باید
 دین خدا را از آنها آموخت و پیروی ایشان کرد
 پس چهار امر در اینجا پیدا شد که همه را باید
 شناخت و اعتقاد کرد .

اول - خداوند عالم که خالق ماست از عدم و
 رازق و مالك ماست .

دویم - حجت او و خلیفه او در میان خلق که
 میتواند از او بگیرد و بما برساند و پیغام آوروست
 بسوی خلق .

سیوم - ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین
 خود و قائم مقام خود می کنند در رحلت خود و بعد
 از خود و همچنین جانشینان در هر عصری که
 اینها همه باید معصوم و مطهر باشند و اینها حجت‌های
 آن پیغمبرند بر عباد .

چهارم - راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان باطراف عالم و اینها حجت‌های ولی عهد هستند بر سایر ضعیفا که دسترس ندارند که بخدمت ولی برسند و مدار تدبیر و دین بر معرفت این چهار است خواه ملت آدم باشد یا ملت نوح یا ابرهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات الله علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت و الا انسان بآن مذهب متدبیر نیست و اگر از علمای هر ملتی از یهودی و نصرانی و مجوسی استفتا کنید می گوید که معرفت این چهار واجبست و این چهار چهار رکن دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم میشود حال نمیدانم لفظ «رکن» سبب وحشت است یا چهار بودن سبب اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم بر اینست زیرا که شکی نیست که پادشاه ظلّ خداست و آیت سلطنت خداست و وصول رعیت باو ممکن نیست

و همه را آن تقرّب نیست که بتوانند طاقت حضور او را بیاورند و بر رضا و غضب او اطلاع پیدا کنند پس پادشاه در قصر جلال و عظمت خود از دیده رعایای ضعیف مخفی است و کسی را حد آن نیست که به حضور باهر انور او برسد پس از این جهت پادشاه بر میگزیند از میان رعایای خود کسی را که پیش کار و قائم مقام و جانشین او باشد در میان رعایا و موصوم از خلاف رضای پادشاه باشد که بکسر موخلاف رأی سلطان نگوید و براهی جز بسوی او نپویید پس گفتار او گفتار پادشاه شود و رفتار او رفتار پادشاه و دیدار او دیدار پادشاه بلکه او پادشاه ظاهر باشد و سلطان پادشاه باطن؛ پس حکم او حکم سلطان ورد بر او رد بر سلطان و رضای او رضای سلطان و حرمت او حرمت سلطان و مطیع او مطیع سلطان و یاغی بر او یاغی بر سلطان و دوست او دوست سلطان و دشمن او دشمن سلطان است پس او پیغام آور است از جانب

سلطان برعیت و پیغام بر است از جانب رعیت
 بسططان و او را طاقت قرب سلطان است و بس
 بعد آن پیش کار را بدلها و حکام باید باشد در
 هر بلدی از بلاد مملکت که فرمانهای پیش کار
 سلطانرا بمردم برسانند بعد میان این حکام و سایر
 رعایانو کرانی هستند که نوکر دیوانند و رسانند کان
 احکام پیشکار بسایر رعایای ضعیف پس بر رعایای ضعیف
 واجبست که تمکین حمله دولت را بنماید که اول
 آنها پادشاه افخم است و دویم پیش کار اعظم و سیم خلفای
 آن مکرّم و چهارم نوکران دیوان که حامل حکم
 پادشاه میشوند باطراف و در حقیقت ردّ بریک نوکر
 دیوان ردّ بر پادشاهست و حبّ او حبّ پادشاه و
 بغض او بغض پادشاه و اهانت باو اهانت پادشاه و
 طاعت او طاعت پادشاه و عصیان او عصیان پادشاه
 پس این چهار صاحبان حکمند و اطاعت و معرفت
 صاحب حکم واجب، اول پادشاه که ملک ملک او و
 حکم حکم اوست، دویم پیشکار اجل افخم که حکم

او حکم پادشاه است، سیوم خلفای او و حکام اطراف
 که حکمشان حکم پیشکار است و چهارم نوکران
 دیوان که حکمشان حکم حکام است و از این چهار
 که گذشتی مقام رعایای ضعیف است که باید همه
 مطیع و منقاد باشند برای آن چهار و نه نوکران
 مساوی با حکامند و نه حکام مساوی با پیش کارند
 و نه پیشکار مساوی با پادشاه پس معلوم شد که
 بنای عیش بنی آدم در دین و دنیا بر این چهار
 رکن است و تا رعیت این چهار را نشناسند رعیتی
 نمی توانند بکنند، و تا بندگان خدا آن چهار
 رکن را نشاسند بندگی خدا نمی توانند بکنند
 خواه بر ملت آدم باشند یا نوح یا ابرهیم یا موسی
 یا عیسی یا خاتم صلی الله علیه و آله و علیهم پس
 چگونه این حرف بدعتست و چگونه تازه در
 دین خدا چیزی داخل کرده ایم این همان حرفیست
 که از وقتی که اسلام پیدا شده بلکه از وقتی
 که حضرت آدم علیه السلام بزمین آمده این

حرف را آورده است و این همان حرفی است که همه علماء از قدیم الایام میگفتند که بعد از پیغمبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین مردم بر دو قسمند یا مجتهدند یا مقلد و بر هر کس که مجتهد نیست فریضه است اطاعت مجتهد و تقلید او در احکام الهی پس بر عوام ناس واجبست که چهار رکن را بشناسند اول خداییم پیغمبر سیوم امام چهارم مجتهدی را که تقلید کنند و آن مجتهد احکام آل محمد علیهم السلام را برای عوام بیان نماید و آن مجتهد حجت ائمه است بر مردم پس معلوم شد که این قول الحمد لله قول جمیع اهل ملتهاست و قول جمیع عقلاست و مجمع علیه کل علماست و آنانی که رد می کنند سخن را با نداشتند و یا دانسته اند و عناد می کنند و شاید که بر این معنی لباسها ببوشانند از راه عناد که رکن رابع مقامی مثل امامت است و گاه باشد که بگویند که فلا نی خود را رکن رابع و رکن رابع را

هم منحصر در فرد و مفترض الطاعه میدانند و گاه باشد که بگویند که فلا نی مدعی سلطنت است و این حکایت رکن رابع اسباب ادعای سلطنت است و خود را امام سیزدهمی قرار داده و از این قبیل مزخرفات بگویند و شیخیه را جفت بایه ملاحظه قرار دهند و اظهار کنند که اینها هم طالب فساد در ملکند و خیال خروج در ملک دارند و سالهای دراز است و چهل پنجاه سال است که اعدای اینگونه تهمتها رازده اند و در نزد هر کس گفته اند. اگر قومی خیال فساد داشته باشند در مدت پنجاه سال آیا ابداً اثری از آن بروز نمی کند؟ و آیا میشود که کسی که خدا را شناخت و طوق شریعت را در گردن خود گذاشت پیرامون فساد بگردد؟ والله العلیّ الغالب و بحق حضرت بقیة الله عجل الله فرجه که مجموع اینها افتراست و محض عداوت و کار دشمن همین است و پیش هر کسی دشمن خود را بطور مناسب آنکس متهم می نماید

والا بحق خدای منتقم قهار که هیچیک از این
 نهمتها واقفیتی ندارد و بجز افترا نیست لکن چه
 میتوان کرد پیغمبران خدا و ائمه هدی سلام الله
 علیهم از شر زبان دشمنان ایمن نبودند و انگهی
 که این فتنه و خیال خروج برای عالم بر رخ
 است یا روز قیامت؟ عمرم بشصت قریب شده وریش
 سفید گشته و دندانها ریخته و قوی و مشاعر
 بتخلیل رفته و فن علیل و رنجور مانده و در
 گوشه دهی خراب منزل گزیده و مرتکب هیچ
 گونه امری نیستم و هیچ ریاستی و ولایتی و حکومت
 شرعی و تولیت وقفی ندارم و یامرفقیری و درس
 و بحث خود و دعای دولت قاهره شبی بر روز و روزی
 بشب می آورم آخر این خیال تا کی بروز میکند
 و انشاء الله تعالی این دارفانی را بسلامتی دین و دنیا
 وداع کرده با عادی می گذارم و کذب ادعاهای
 ایشان آن وقت ظاهر میشود باری آنکه عرض شد
 يك معنی رکن رابع است و گاه باشد که ملاحظه

این کنیم که رعایا هم جنود سلطانتند لکن جنود
 عامه که در نزد حاجت همه باید بخدمت و نصرت
 سلطان مبادرت کنند چنانکه نوکرهای خاصه
 دیوانی جنود خاصه اند، پس باین لحاظ همه ماسوای
 حکام نوکر پادشاه میباشند و از این جهت کسی از
 خراج مملکت اگر بر عیت پادشاه هم بخواهد بیحرمتی
 کند بیحرمتی بیادشاه شده و عداوت با رعیت
 پادشاه عداوت با پادشاه است و دوستی با رعیت پادشاه
 دوستی با پادشاه و حرمت آنها حرمت پادشاه
 و اهانت آنها اهانت پادشاه پس همه نوکر پادشاهند
 پس بر این قیاس گاهی جمیع مؤمنانرا از علماء و
 جهال با اسم شیعیان ذکر میکنیم و اولیاء ائمه
 علیهم السلام میگوئیم و میگوئیم که دین خداوند
 چهار رکن دارد اول معرفت خدا جل و علا
 دویم معرفت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله سیوم
 معرفت ائمه هدی سلام الله علیهم چهارم ولایت
 اولیاء الله و برائت از اعداء الله نظر بآنکه هر که جز

امام است رعیت است و از اولیاء امام است خواه
 راوی باشد و خواه نباشد و باین معنی هم جمیع ملتها
 اجماع دارند زیرا که با ایمان نمیدسازد که کسی
 بگوید که من ایمان بخدا دارم ولی هر کس با
 خدا دوست باشد من او را دشمن میدانم و هر کس
 با خدا دشمن است من او را دوست میدانم یا
 بگوید من بمحمد و علی ایمان آورده‌ام ولی هر
 کس بمحمد و علی را دوست دارد او دشمن دارد و
 هر کس بمحمد و علی را دشمن دارد او دوست دارد مگر
 با دنیا درست می‌آید که کسی بسلاطانی بگوید من
 اخلاص کیش شما هستم ولی هر کس اطاعت شما
 را بکند و رعیتی شما را نماید من او را دشمن
 میدانم و اگر بتوانم او را میکشم و من دشمن
 شما را دوست میدانم و هر کس یاغی با شما باشد
 من جان و مال در راه او میدهم پس معلوم شد که
 دوست تو کسی است که با دوست تو دوست باشد
 و با دشمن تو دشمن و دشمن تو است آن کس

که با دوست تو دشمن باشد و با دشمن تو دوست
 پس بالبداهه دوست علی علیه السلام کسی است که
 دوستان علی را دوست دارد و دشمنان علی را دشمن
 چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
 دوست دار دوستان علی را اگر چه کشنده پدر و
 پسر تو باشند و دشمن دار دشمنان علی را اگر
 چه پدر و پسر تو باشند پس از این جهت گفتیم
 ایمان چهار رکن دارد و رکن چهارم آن دوستی
 دوستان خداست و دشمنی دشمنان خدا و تخصیص
 باین چهار بهمان جهت است که گذشت که دین
 اهلی دارد و عملی، اهلش این چهارند که خدا که صاحب
 دین است و رسول که مبلغ دین است و امام که شارح
 دین است و شیعیان که عامل دینند پس این چهار
 باین اعتبار اهل دینند و از این که گذشتی عقاید
 و اعمال دینی است و معرفت همه لازم است و بقول
 ملاها اثبات شیء نفی ماعداء نفی کنند و بر این
 معنی از امت آدم گرفته تا خاتم همه اقرار دارند

دردنیا، هیچ کبری نیست که بگوید معرفت خدا و ایمان یزدت واجب ولی دوستان زردشت را باید دشمن داشت و دشمنان زردشت را باید دوست داشت و هیچ یهودی نمیگوید که باید ایمان بموسی و یوشع آورد ولی دوستان موسی را باید دشمن داشت و دشمن او را باید دوست داشت و همچنین هیچ نصرانی نمیگوید که باید ایمان بعیسی و شمعون آورد ولی دوستان او را باید دشمن داشت و دشمنان او را دوست پس و قتی که یهود و نصاری باین معنی راضی نشوند چگونه اعادی ما که مدعی اسلامند باین معنی راضی میشوند که رکن رابع را از دین خدا بیرون کنند و مراد از رکن رابع دوستی دوستان خداست و دشمنی دشمنان خدا و مراد ما از رکن رابع این دو معنی است و کتب ما از فارسی و عربی پر است از این معنی و در سر منبرها این حرف را زده ایم و اما اختصاص این امر بمذهب شیخیّه بجهت آنست

که ایشان زیاده در این مسأله گفتگو کرده اند و نوشته اند و احادیث ذکر کرده اند و اول کسی که این سخن را پخته کرده و با دلیل و برهان ذکر فرموده شیخ مرحوم است پس سید مرحوم اعلی الله مقامهما نه آنکه این مطلب نبوده و ایشان اختراع کرده اند مثل اینکه میگویند فلانکس حکمت ملاحظه را میداند و نسبت حکمتی را با ملاحظه را میدهند و حال آنکه حکمت همیشه بوده ولی معنی این نسبت اینست که ایشان منقح کردند و بطور خاصی بیان کردند و منتشر کردند مثلاً میگویند اصول ملا شریف و علم اصول همیشه بوده ولی ملا شریف او را در کربلا منقح کرد و منتشر کرد حال این مسأله را هم نسبت بشیخ میدهند که آن بزرگوار آنرا منقح کرد و مبدع فرمود و اطراف آنرا جمع کرده و در عالم منتشر فرمود نه آنکه این مسأله را اختراع کرده و در اسلام نبوده اسلامی بغیر از

همین نیست و همه اسلام همین است که ما ذکر کردیم و اگر بآن معنی های مزخرف خود اعدای معنی می کنند که رکن رابع یعنی کسی مانند امام و مفترض الطاعه و منحصر در فرد که ما از این مذهب بیزاریم و خدا لعنت کند صاحب این مذهب را و عداوت این مذهب را ما واجب میدانیم باری اینست بطور اختصار معنی رکن رابعی که ما میگوئیم هر کس غیر از این از ماها ذکر کند افتراست و هر کس در این معنیها حرفی دارد سخن خود را ذکر کند و بنویسد تا جواب او را بنویسیم

تم بقلم مصنفه العبد الایم کریم بن

ابرهیم فی سابع شهر شوال

سنة اثنتین وثمانین بعد الماتین

من الالف الثانی حامداً

مصلیاً مستغفراً